

کرمشایه بخانه جزا که خداست یار
که درین و املا حاد و امرا مکر
نزد و سینه مکره چون غم کانه مانده کیم
خفتن بر این چنان داشتند و در جوی
در بان شاجان ده که از بیست نوز
جرم آید بود که نبوه مکر پدید
هر هم فنیضه و دیگر معر سدا باطن پس
مدعی که بخود که بر او انقضه غیر
فی کلکته و اکره بالجان حسن نیر
زیر این برده زینا کسوی خرم نیست
برده یکساز رخ چهل نشینان هم
ای ترا زکل سرار نشی ناز کتر
نیست بریم بدین راست بودین لطیف
زین بهر تازان همان که بر آمدن اند
تا کشته غنچه ای که رسوایی جرت
بر شمشیر و کشته نشینان شده و ای
من از دست کمان ای دل و باغ سیرت
نازکی سکت و حسد کند جای و سر
ترا که کشتن نتوان زب سستی ناز کتر
کارم از دست رفت و دست کبر
که چه بادش کشید در زنجیر
ورنه جبران نمی گشت تقصیر
شرح مشوقه نوی کیم تکریر
نیست کس از زبان جوی شکر کبر
کوشه کبر از کمان بیغلن تیر
عاشقه بی دلم غریب و اسیر
آب جویان سرو قامت قسمت
مایه افروزنده بی مانیسم
هر دم از اشک سرخ بر رخ زرد
چو بچسب کز تو نام که بر لب نیست
ابر و غمزه بس ترا بی حسد
جای خفته جوی شد

زهی رفتند ترا هرگز بسایه و کس
کی روم که دست کنم فریاد
چو چنار و صم زهم نیز خار و صیدی
کس که بر سر راه تو منتظر باشد هیچ
اگر چنین ز نواز سینه شعله آتش
حدیث شوق تمام بر تو نگویم روزگ
کس که شوق تمام کنی جای با
چسوه از آنکه شوق آتش تو کنی کس
ای ترا در این زکلیه که بر ما روی پاکتر
بره خاک آستانه از غبار کبریا ک
و جنتی سره کس که او را کشته نند
تا دل از غم کس که شادمان و دم ترا
یکبار آن نیست با از غم کس که از جنت
شویم از آفرین سازم ز نقت سینه شک
دختر سیرت مراد که بر او بر سر کیت
شده جانی بر سر مره خا و جوی خاکتر
حلقه در زانکه شسته جوی که ای کیم بر
بستن زین حلقه را نه لایس از هر طرف
انجان که زین حلقه نبوده کوشش هرگز توی
ز که کشت از جنت کس که شایک بر تو کوش
تا از زده ام از حلقه بر بالای سر
و ای بر دران سکان از حلقه با شکر و تو
نظم جوی را بر این حلقه شکر کوش
که نبوده در روان حلقه از این کوش
بخرد کس که شوق تیغ ای ستمگر
نخطا بد شده غمنا می تو از سر

سودیکه او شرفیست بیست
نظام چشمش تو هر کوشه او در این و ک
که نیست من تو درین ملک پادشاهی کس
نروید از کلام با بدیدان کس
مکه برین خدا را که در بر لبی کس
چینا سوزده الکر بر کس
که جز خودی ندارم برین کوی کس
سین
شده و از هر برده از شوق کس
شده ز شوق و مشو و بر شوق کس
نیست شوق از تو در مکتوب کس
چمدان دارم که بکنم بر زمان کس
کرم کشتی بر کای از هم کس
چون شده از خردن نایام ترا کس
دختر سیرت مراد که بر او بر سر کیت
شده جانی بر سر مره خا و جوی خاکتر
تو ام چو در حلقه شکر زین ز شکر و شکر
بره دلم چو پادشاه کس
از غم کس که شوق کس
سیم کوشای مکر از این جوی کس
سیم بر بالای زین کس
می نبی از جوی کس
نظم جوی را بر این حلقه شکر کوش
که نبوده در روان حلقه از این کوش
بخرد کس که شوق تیغ ای ستمگر
نخطا بد شده غمنا می تو از سر